

پرده برداری از راز های مکتوم استخبارات جهنمی پاکستان در ارتباط با مسایل دوران (جهاد)، در افغانستان !!

ترجمه و تدوین: نصرالدین شاه پیکار

آنگونه که دوستان و عزیزان خامه پرداز و وقایع نویس مسایل افغانستان آگاه هستند، در سه دهه اخیر بخاطر موقعیت حساس جغرافیای سیاسی کشور عزیز ما افغانستان، پر حجم ترین آثار و آفریده های پر خوان به زبان های مختلف دنیا، به ویژه به زبان انگلیسی من حیث زبان استعمار کهن، قدرت و سرمایه، به نگارش گرفته شده است که از آن جمله میتوان از دو کتاب یک تن از همکاران مسؤل استخبارات پاکستان، سی، آی، ای، دگر وال یوسف که از طرف امریکایی ها بخاطر اشتعال جنگ در افغانستان در زمان موجودیت قوای شوروی، لقب " قهرمان "، یا " چمپین یوسف"، را کمایی نمود، یاد آور شد. این دو اثر زیر عنوان: " پرتگاه یا تلک خرس"، و دومی " سرباز خاموش"، به زبان انگلیسی و اردو اقبال چاپ یافته اند که در آن روی مسایل مختلف سخن زده میشود، و به ویژه در مورد اینکه چگونه پاکستان در دوره جهاد و جنگ ها بر علیه کشور ما افغانستان، همه هست و بود خود و دوستان و همکارانش را در راستای تخریب و از میان بردن مردم و ملت مسلمان افغانستان با هزاران حيله و نیرنگ، بکار برده است، مسایل آن روز ها را واضحاً توضیح و پرده برداری کلی میکند.

نویسنده از کجا آغاز می کند؟ **کابل باید بسوزد:** عباره شعار گونه ای است که جنرال اختر عبد الرحمن، دایرکتر جنرال سابق استخبارات نظامی پاکستان (آی، اس، آی) در دوران مأموریت اش در همین پست همیشه آن را بزبان می آورد و در جلسه های ماهوار با سران تنظیم های هفت گانه، روی آن تأکید مزید می نمود و در واقع بدین گونه ایشان را متوجه وظایف خطیری می ساخت که در برابر شان قرار داشت. اما وقتی کابل واقعاً سوخت، و یا بهتر بگوییم سوختانده شد، و دود آن در کهکشان های فلک رسید و کابلی های شرافتمند آواره و بیابان گرد شدند و سرو مال و حتی ننگ و ناموس شان انتقام جویانه مورد تاخت و تجاوز قرار گرفت، جنرال اختر دیگر در قید حیات نبود که به این دست آورد سترگ تاریخی خود جشن میگرفت و به آن مباحثات مینمود.

در ماههای آغازین این دود و آتش و خون در کابل بود، که آقای دگر وال یوسف همکار و همدست جنرال اختر مسؤل بخش افغانستان در آی، اس، آی، به نام (افغان بیرو)، بود که دومین اثر مفصل و مبسوط خود را در مورد جنگ های افغانستان زیر عنوان " پرتگاه یا تلک خرس"، و کتاب اولی اش را زیر عنوان " سرباز خاموش"، به نگارش در آورد. موصوف در اثر اولی خود در مورد شخصیت اختر و به ویژه نقش او در اشتعال جنگ های تباہ کن در افغانستان اختصاص داده است.

او می نویسد: که مغز متفکر در عقب استراتژی نظامی جهاد افغانستان از همان آغاز، جنرال اختر عبد الرحمن بود. آقای یوسف در اثر دوم خود، که در 14 باب و 235 صفحه به چاپ رسیده است، توضیح مفصلی از چگونگی جهاد افغانستان و ابعاد داخلی و خارجی آن بدست میدهد. او سعی نموده است زوایای تاریک جنگ را با دلایل معین روشن سازد. برای این منظور بنا به اظهارات خودش از روی یک سلسله مسایل محرم برای اولین مرتبه پرده بر میدارد. به همین سبب عنوان دوم کتاب را "رازهای عقب پرده جنگ های افغانستان"، گذاشته است. موضوع مرکزی کتاب را نقش آی، اس، آی، سی، آی، ای، در پیشبرد جهاد و شکست ابر قدرت کمونیستی را به جنرال اختر (قهرمان)، جهاد و بالخاصه به بازیگر عملی صحنه که به گفته خودش در راس ارتش بزرگ چریکی قرار داشت و استراتژی های جنرال اختر را عملی می نمود، امر "افغان بیرو"، یعنی شخص خود نویسنده محمد یوسف، اختصاص می دهد و برای اثبات ادعای خود یک سلسله رازها را با شتابزدگی، افشا می کند. نویسنده این مسئله را به تفصیل به بحث میگیرد که چرا و چگونه ایالات متحده امریکا خواست شکست و افتضاح خود را در **ویتنام دیگر برای شوروی ها جبران کند**، پاکستان توافق نموده بود که با قرار دادن قلمرو خود در دسترس امریکا به حیث تخته خیز در تطبیق این استراتژی مساعد نماید. او می نویسد:

"به عقیده من احساس انتقام جویی نزد امریکایی ها دلیل اصلی بود که ایالات متحده امریکا جنگ را با آن قدر پول فراوان حمایت کرد. او همچنان می نویسد که جنرال اختر با آنها موافقه نموده بود که جنگ می توانست افغانستان را به ویتنام شوروی مبدل نماید."

جالب ترین مسایل بحث شده در کتاب تحلیل های استراتژیک و تاکتیک ای از جنگ است که در آن نقش آی، اس، آی، و سی، آی، ای، و سایر سازمان های جهنمی و جاسوسی به شمول اعمار مصنوعی جاسوسی امریکا، ذی دخل در جنگ بطور چشمگیری برجستگی کسب می کند. کتاب همچنان شرح مبسوطی از ویژگی ها، کرکتر و خصوصیات مجاهدین، تنظیم های هفتگانه رهبران جهادی افغان که در پشاور مستقر بودند بدست می دهد. کتاب دایره وسیعی از معلومات و اطلاعات در رابطه به مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی افغانستان، اوضاع گذشته و حال، تحول هفت ثور در افغانستان، آغاز جهاد، مداخله نظامی شوروی، کمونست های افغانستان و حکومت کمونیستی کابل، موضع گیری های پاکستان، ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی، و غیره در قبال بحران افغانستان را مورد بررسی و بحث قرار می دهد.

مزید بر نکات فوق، کتاب همچنان حاوی یک رشته مسایل بحث بر انگیز می باشد که قابل تعمق و تأمل دقیق است که میتوان روی آنها به ترتیب ابراز نظر نمود: نویسنده با تخصیص یک فصل کتاب زیر عنوان مجاهدین و فصل دیگر تحت عنوان کفار، خواسته است این افاده را به ذهن خواننده های خویش بدهد که گویا در یک

طرف بحران مجاهدین مسلمان و جانب دیگر کمونست ها و کفار قرار داشتند و اینکه گویا جنگ افغانستان با به قدرت رسیدن کمونست ها در کابل و بالخاصه با مداخله نظامی شوروی سوسیالیستی سابق آغاز گردید. اما واقعیت و حقیقت مسئله این است که مطالعه بحران افغانستان به مثابه یکی از پیچیده ترین منازعات منطقوی دوران جنگ سرد که تا به امروز بیشتر از 15 سال از خروج قوای شوروی از افغانستان و قریب 13 سال از تسلیمی حکومت داکتر نجیب به مجاهدین توسط دسته ای از کودتاگران حرفوی می گذرد، با تمام شدت و ابعاد وسیع و اشکال گوناگون ادامه دارد. بدون در نظر داشت سوابق تاریخی و توجه به ریشه های و تشخیص علل و معلول آن به صورت مجرد و تنها در محدوده تقابل اسلام و کفر چیزی بجز ساده اندیشی آگاهانه، شعوری و عمدی نمی تواند تلقی گردد.

جنرال باز نشسته پاکستانی، نصرالله بابر، وزیر سابق امور کشور داری، در سپتامبر سال 1995م، که در دوران حاکمیت ذوالفقار علی بوتو صدر اعظم پیشین پاکستان در اوایل دهه 1970م، گورنر صوبه سرحد پاکستان بود، طی مصاحبه ای با روزنامه انگلیسی زبان "فرانتیر پست"، شماره 33 سال 1995، چاپ پاکستان، گفت:

"... تمام منطقه شاهد شکست و سقوط محمد ظاهر شاه و شکست متداوم سیستم سردار محمد داؤد بود. در شوروی سابق نسل جدیدی از رهبران داشت جای رهبران کهنسال را بگیرند. در چین رهبری بعد از کنار رفتن مائوتسه دون در حال جا بجا شدن بود. در ایران جانشینی برای رضا شاه وجود نداشت و در عدم موجودیت رضا شاه خلای قدرت و رهبری به مشاهده می رسید، و در میان این سایه ها روشنی ها در اوضاع منطقه به ویژه پس از درگیری های سال 1971م، میان هند و پاکستان، ما اوضاع منطقه را طوری مورد بررسی قرار میدادیم که با انکشاف بعدی حوادث، پاکستان می توانست نبض حوادث را در دست خود داشته باشد. ثانیاً ذوالفقار علی بوتو از ساحات قبایلی، و صوبه سرحد پشتون دیدن نمود. در آنجا اثری از حکومت پاکستان به مشاهده نمی رسید. فهم ما این بود که به منظور بخشیدن عمق بیشتر به اهمیت استراتژیک وطن ما باید این ساحات را به باقی قلمرو کشور خود، مدغم می نمودیم. در آستانه تدوین این ساحات جدید ما در افغانستان بود که ابتدا انجینر حبیب الرحمن، یکی از فعالین دانشگاه کابل به پاکستان آمد. سپس گلبدین حکمت یار و دیگران آمدند. در آنوقت گرایش های جناحی میان مجاهدین هنوز به میان نه آمده بود و همه شان با یک صدا و لحن پروفیسور برهان الدین ربانی را استاد خطاب میکردند. حتی در آن وقت این پرسش نزد ما مطرح بود که در صورت پیروزی این جنبش چه کسی در رأس قرار می گرفت و حوادث بعدی را مهار می نمود. بدین ترتیب ما هم راه نظامی و هم راه سیاسی را در پیش گرفتیم. پس از تربیه و باز آموزی نظامی در سال 1975/

1354 خورشیدی حمله بالای پنجشیر را راه اندازی نمودیم. در قبال این اقدام، ما دو هدف را دنبال می نمودیم. اول توانایی و ظرفیت افراد تربیه شده را مورد آزمایش قرار دادیم. ثانیاً بدین ترتیب به سردار داؤد تفهیم نمودیم که پاکستان توان مندی آن را دارد که در کشور شما نا آرامی را خلق نماید. بعد ها در سال **1979** م، **زمینه** را مساعد ساختیم تا مجاهدین با امریکایی ها در تماس و رابطه شوند. بعد آن رئیس جمهور داؤد در خط ما قرار گرفت و باب مذاکره را با ما باز نمود.

نویسنده کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، در این مورد بحث مفصل و جالبی دارد. ایشان این قیام را یک قیام سراسری می خوانند که نه تنها در پنجشیر بلکه در کنر، بدخشان و کابل و غیره ولایات افغانستان باید همزمان در شب جشن **26** سرطان **1354** خورشیدی عملی میگردد. البته اغتشاشیون تنها موفق شدند که چراغ های صحن برگزاری جشن را در شهر کابل مؤقتاً خاموش نمایند. اما بنا بر عدم هماهنگی سایر برنامه های شان عملی شده نتوانست.

آقای بابر همچنان در ادامه مصاحبه شان گفتند: اگر جنرال ضیا الحق راه های سیاسی را یک جا با استراتژی نظامی در پیش می گرفت، آنگونه که ما پیش بینی می کردیم، امروز کابل نمی سوخت و مهاجرین و مهاجمین عرب هیچگاه بروز نمیکرد. آقای سجاد حیدر کارمند ارشد امور دیپلوماسی کشور پاکستان که بعد از سقوط حاکمیت سردار محمد داؤد من حیث کارمند سفارت پاکستان در مسکو ایفای وظیفه می نمود طی سلسله ای از مقالات و نگارش ها که در شماره های **9-10-11 و 12** **1994** م، **انگلیسی زبان " تایمز آف اندیا "**، چاپ دهلی جدید به چاپ رسید نوشت:

" ... این بدبختی پاکستان بوده است که برنامه ریزان سیاست خارجی ما در مرحله پس از داؤد درک کرده نتوانستند که بی ثباتی رژیم نور محمد ترکی - امین باعث میگردد که اتحاد شوروی بصورت فیزیکی و عملی در امور داخلی افغانستان مداخله نماید و در مناسبات همسایگی با شریک گردد. هر گاه بررسی ما طوری دیگر می بود چنانچه من در پیشبینی های خود از مسکو اصرار می ورزیدم. نتیجه یقیناً متفاوت می بود و کمتر به ضرر پاکستان می شد." نشریه دری زبان امید چاپ و اشنگتن در شماره 57 خود زیر عنوان **" سازمان استخبارات پاکستان و جهاد افغانستان "**، نوشت: "... دفتر مسؤل امور افغانستان در اداره آی، اس، آی، که افغان بیرو نام داشت، یکی از شعبات قدیمی این سازمان است که در طول تاریخ موجودیت این کشور، در برابر افغانستان از هر گونه دسیسه و دشوار آفرینی دریغ نه ورزیده است. قبل از ورود نیروهای نظامی اتحاد شوروی به داخل افغانستان، این دفتر فعال و مصروف پیشبرد امور تبلیغ و ترویج و بهتر گفته شود پروپاگند، توطئه و دسیسه در راستای معضله پشتونستان بود. به قول منابع استخباراتی و تحقیقات غرب، افغان

بیرو از سال های 1973 م الی 1979 م، به تقریباً 50 هزار افغان پول توزیع نموده و همواره آنها را در امور سیاسی، نظامی، استخباراتی و روحیه تخریب، باز آموزی و تربیه نموده است."

به وضاحت مشاهده می نمایم که جنگ های افغانستان (جهاد)، سال ها قبل از هفت ثور و مداخله اتحاد شوروی سابق روی انگیزه های منطقی، با برنامه های مشخص بواسطه پاکستان آغاز یافته و روی همین دلایل تا امروز به اشکال گوناگون به درازا کشانیده شده است و الی دسترسی به اهداف نهایی از ختم آن عملاً جلوگیری به عمل می آید و همواره خواهد آمد. حرف اساسی این است که کسی منکر جهاد نیست، پرسشی که باید مطرح شود این است چند در صد این جنگها جهاد و چند در صد آن تطبیق برنامه ها و سیاست خارجی امریکا، پاکستان، عربستان سعودی، که انشالله به زودی نزول خواهد کرد، و چند در صد آن به منظور از پا در آوردن یک جنبش مترقی، و به فروپاشی سوق دادن یک ارتش منظم ای که پاکستان همواره از آن تشویش داشت.

هنگامی که نور محمد تره کی در حاکمیت قرار داشت، رهبری پاکستان که ضیاءالحق آن را رهبری میکرد، نماینده ای را خدمت نور محمد تره کی فرستاد، و روی سه مسئله با او داخل مذاکره و بحث مفصل گردید، و مسایلی که روی آنها بحث صورت گرفت، به گونه پیشنهادی این چنین بودند:

- 1- **جانب پاکستان پیشنهاد نمود که اگر خواسته باشید حاکمیت شما متزلزل نشود، و به گونه آرام حکومت داری تان را به پیش ببرید، باید سیاست شما در قبال خط دیورند واضح باشد، یعنی اینکه به رسمیت بودن آن اعتراف کنید و اعلان دارید.**
- 2- **در این صورت جانب پاکستان همه آنهایی را که بر خلاف شما در جنگ هستند، توقف داده و از رفتن شان بداخل افغانستان کلاً جلوگیری خواهد کرد.**
- 3- **شما باید تعهد بسپارید که به آنهایی که بداخل افغانستان بر میگردند و از جمله مخالفین شما به حساب میروند، هر گز نباید مجازات کنید.**

نور محمد تره کی همه مسایل را به استثنای خط دیورند، پذیرفتند و اظهار نمودند که تعیین سیاست در قبال خط نام نهاد دیورند از صلاحیت و اختیار مردم افغانستان است و نه یک رئیس جمهور. مادامی که حفیظ الله روانه ایالات متحده امریکا بود، و طیاره حامل شان از خاک پاکستان عبور میکرد، قیادت پاکستان در فضا با آنها در تماس شد و همان مسئله ای را که با نور محمد تره کی در میان گذاشت، بار مجدد با امین نیز مطرح نمود، نحوه سخنرانی هر دو رهبر در همان وقت در " **بلاک باکس**"، یا صندوقچه ای که سخن و یا حادثه احتمالی را ثبت و راجستر میکند، موجود است که متن گفت و شنود هر دو رهبر در سال 2000 م، در یکی از روزنامه های اردو زبان پاکستان به نام صوبه سرحد که در شهر کراچی پاکستان بدست نشر سپرده می شد، نیز انعکاس یافته بود. به همین ترتیب باید دانست که ببرک کارمل تا کدام سرحد پیش

رفت تا این معضله را حل نماید که نتوانست. زمان داکتر نجیب الله نیز مسایل برای همگان واضح است. خلاصه اینکه، هر قیادت ای که در افغانستان روی کار آمده است پاکستان از این خط من حیث زخم ناسور، استفاده نموده بر ما فشار وارد ساخته است. جنگی را که امروز بقایای طالبان، حزب اسلامی، و القاعده بر ضد دولت افغانستان پیش می برند، از نظر آنها " جهاد " است اما از نظر دولت تروریزم شمرده میشود. آنگونه که در زمان حاکمیت حزب وطن، جنگ های تروریستی ای که توسط امریکایی ها، پاکستانی ها، سعودی ها، چینی ها، انگلیس ها، فرانسوی ها، و غیره که برخلاف مردمان بی گناه ملکی، مؤسسات، مکاتب و بیمارستان ها، ترتیب و سازمان دهی می شد، آنها آن جنگ ها را " جهاد مقدس " می خواندند و دولت وقت تروریزم، دهشت و وحشت. و اکنون هم همان مثال را داریم، و باید امریکایی ها و سایر کشور های مؤتلف که جهنم را در کشور ما آفریده اند، باید هرگونه جنگ و تروریزم را که در برابر شان اکنون به هر عنوانی که صورت میگیرد، باید بدانند که این هم " جهاد مقدس " است که توسط شما سازمان دهی شده بود، زر عش نمودید و اکنون محصول آن را بدست می آورید، و باید آن را من حیث یک واقعیت زمانی بپذیرند و نه یک واقعیت زندگی و مناسبات میان ملل و کشور ها.

جنگ های دوران حاکمیت طالبان برای هر دو طرف، هم حاکمیت طالبان و هم ائتلاف شمال، افاده " جهاد "، را داشت. به همین ترتیب قتل هزاران انسان بی گناه ملکی بواسطه انداختن های راکت در دوران حاکمیت حزب وطن برای عاملین آن ادامه " جهاد "، و برای حکومت حزب وطن، تروریزم و اشرار بود.

حقیقت انکار ناپذیر این است که قتل مردم بیگناه برای مقاصد سیاسی بواسطه هر کسی و در هر جایی که صورت بگیرد تروریزم است و خلاف اخلاق و کرامت انسانی و هم بینش و تصور آزادی بیان و دموکراسی، با تفاوت اینکه این تروریزم دیروز در استراتژی امریکا قابل پذیرش بود برای آنها و امروز مورد تأیید نیست زیرا که امروز خود آنها در تلک و دام تروریزم ای که دیروز مورد قبول شان بود، امروز غافلگیر مانده اند و همواره از آن شاکی هستند، در صورتی که نباید باشند زیرا این فصل هفتم محصولات شان است که بدست می آورند یعنی آن چه که در بحران سه دهه اخیر افغانستان دستخوش تعبیر شده است سیاست امریکا و متحدین آن است، در غیر آن تروریزم همان است که بود و تنها در تعبیر و تعمیل و حتی نحوه تعبیر و تفسیر آن تغییرات به وجود آمده است.

نویسنده در فصل اول اثر خویش در رابطه با مشکلات پاکستان با افغانستان روی مسئله خط دیورند اشاره نموده است اما اینکه چه نقشی در تدوین سیاست ها دو کشور علیه یکدیگر داشته است، سکوت کرده و چیزی را ذکر نکرده است. آقای ساجد حیدر در مقالاتی که در فوق تذکر بعمل آمد در این مورد می نویسد: " در آن وقت، پس از مرحله سقوط حاکمیت داؤد خان، ما این فرصت را از دست دادیم که سرحد خود خط دیورند را که یکی از دو اهداف دوامدار سیاست خارجی ما از سال 1947م، به

اینطرف بوده است، توسط افغان ها بر سمیت بشناسیم." موصوف در جای دیگری می نویسد: " خیلی ها درد ناک است که ما در تعریف سیاست خارجی خود نکام بوده ایم، زیرا تا امروز، حتی یکی از مجاهدین در افغانستان یا پاکستان هیچ گاهی علناً بیان نکرده است که افغانستان نسبت تعقیب سیاست ستیزه جویانه در برابر پاکستان به راه نادرست رفته است و یا هم در آینده خواهد رفت، و یا اینکه مجاهدین برای همیشه خط دیورند را بحیث سرحد بین المللی به رسمیت می شناسد و در آینده هیچگاه به چنان سیاست متوسل نخواهد شد." در جریان جنگ های افغانستان به تعداد زیاد عرب ها اجیر که قرار احصایه سال 1991 تعداد شان به 20000 تن تخمین شده است دوشا دوش مجاهدین و جنگ جویان افغانستان در امر تخریب و از بین بردن هستی و تاریخ و تهذیب مردم افغانستان کار و فعالیت می نمودند، که عده ای از ایشان در افغانستان کشته شدند و عده ای هم دستگیر و به پنجه قانون سپرده شدند، و برخی ها هم بعد از اینکه حکومت به مجاهدین تسلیم داده شد، آنها در درگیری های کابل دخیل بودند و بعد ها در ترکیب طالبان در آمدند و به رکن عمده طالبان مبدل شدند که بدون تردید آی، اس، آی، و شاید هم افغان بیرو، مسؤلیت بسیج و گماشتن آنها را بطور کل به داخل افغانستان به عهده داشتند، و نویسنده در حقیقت در زمینه کمتر تماس گرفته است.

باید گفت که نویسنده در این کتاب با برخی از تناقض گویی ها نیز توسل جسته است که نهایت واضح به چشم میخورد. به گونه مثال موصوف از یک طرف سعی نموده است که جنگ های افغانستان را با یک "**جنگ مقدس**"، جهاد مسلمانان بر خلاف کفار معرفی کند اما از سوی دیگر می نویسد " قسمت اعظم این سلاح ها، یعنی سلاح هایی که در اختیار مجاهدین قرار داده می شد، از کشور چین، مصر، و بعد ها از اسرائیل، تهیه و تدارک دیده می شده است. یوسف می گوید که تا همین اکنون نمی دانستم که اسرائیل هم یکی از منابع تهیه کننده این گونه سلاح ها به مجاهدین بوده است، در صورتی که اسرائیل به مثابه یک نیروی نظامی ای که مدت ها است که برخلاف مردم بی چاره فلسطین از هیچگونه قساوت و شقاوت دریغ نه ورزیده است. او می گوید اگر این مسئله در زمان و مکان معین افشا می شد، بدون تردید درد سر های زیادی را می آفرید و برای کشور های دنیای عرب نیز مشکلات فراوان به میان می آمد، زیرا اگر کسی، فردی و یا کشوری جهاد را با سلاح اسرائیلی آغاز کند، آیا آن جهاد دیگر، "**جهاد مقدس**"، نامیده خواهد شد؟

به همین ترتیب او از یک طرف ادعا می کند که حمایت پاکستان از جهاد بخاطر آن بود که: " در قدم اول شوروی را از افغانستان بیرون نماییم و در قدم دوم حکومت کمونیستی را سرنگون سازیم. از جانب دیگر در فوق تذکر بعمل آمد فصل چهارم کتاب را زیر عنوان "**یک ویتنام دیگر**"، به این مسئله تخصیص داده است که چگونه ایالات متحده امریکا خواست انتقام شکست خود را در ویتنام را از اتحاد شوروی سوسیالیستی بگیرد، و پاکستان به ویژه جنرال ضیا الحق، و جنرال اختر و شخص

نویسنده اثر (یوسف)، این آرزوی امریکا را در عمل پیاده نمودند و افغانستان را برای شوروی ها به ویتنام تبدیل نمودند.

رابرت گیتس، رئیس پیشین سازمان "سیا"، در کتاب خاطرات خود بنام "از میان سایه ها"، که در سال های اخیر بچاپ رسید فاش کرده است که سازمان سیا شش ماه قبل از ورود شوروی به افغانستان کمک به گروه های مخالف حکومت وقت را آغاز کرده بود. **زیگینو برژنسکی**، که در سال **1980م**، مشاور امنیتی جیمی کارتر رئیس

جمهور امریکا بود، در پاسخ به پرسش به یکی از روزنامه های فرانسوی چاپ پاریس مبنی بر صحت یا عدم صحت ادعای رابرت گیتس گفته است: "بلی بر اساس روایات رسمی و سنتی کمک سیا، به مجاهدین افغان در سال **1980م**، آغاز گردید

یعنی بعد از **24** دسامبر **1979م**، که نیرو های نظامی اتحاد شوروی سوسیالیستی داخل خاک افغانستان شدند، و این آن واقعیتی است که تا بحال پنهان نگاهداشته شده بود. این است که رئیس جمهور کارتر در سوم ماه ژانویه **1979م**، نخستین رهنمود کمک های محرمانه کشورش را به مخالفین رژیم دموکراتیک افغانستان را که مورد حمایت اتحاد شوروی قرار داشت، به امضا رسانید. من در همان روز یادداشتی را برای رئیس

جمهور کارتر فرستادم به این مضمون که: **این اقدام، حمله نظامی شوروی را به دنبال خود خواهد داشت.** وی در ادامه همین مصاحبه می گوید: روزی که شوروی ها از

مرز افغانستان گذشتند، من به رئیس جمهور کارتر نوشتم: اکنون فرصتی است تا شوروی را گرفتار جنگی چون ویتنام کنیم. "انتقام شکست ویتنام برای امریکایی ها به معنی انتقام خون 58 هزار امریکایی است که ظرف **30** سال جنگ در ویتنام ریخته شده و سر انجام امریکایی ها مجبور به خروج از خاک قهرمان ویتنام شدند. گرفتن انتقام ویتنام از شوروی ها، با خروج عاجل آنها از افغانستان ممکن نبود بلکه با

کشانیدن بیشتر پای آنها به جنگ های فرسایشی، تعمیق بحران و تشدید تشدید هر چه بیشتر جنگ می توانست حاصل گردد. وارد کردن سلاح های جدید و جدیدتر در جنگ از راکت های سکر گرفته تا راکت های ضد طیاره استتگر که برای اولین بار در افغانستان مورد آزمایش قرار گرفت، همه گواه انکار ناپذیر تلاش برای تداوم جنگ و فروردن عمیق تر پای شوروی در بحران افغانستان بود نه خروج آن. یک تن از نویسندگان مشهور امریکایی به نام "**سلیک هریسن**"، در کتاب خویش

"**خروج از افغانستان**"، که با دیکور کوردویس میانجی سابق ایلات متحده امریکا در بحران افغانستان مشترکاً به رشته نگارش در آورده است، به صراحت می گوید که در سال **1983م**، یوری انداپوف رهبر شوروی مصمم بود قوای آن کشور را از افغانستان بیرون کند اما اداره ریگن عملاً مانع آن شدند. بی ارتباط نیست تذکر داده شود که اولین اعلامیه ها بخاطر خروج قوای شوروی از افغانستان در می **1980م**، و اعلامیه تأییدی دوم در ماه آگست **1981م**، از سوی حکومت افغانستان و رهبری اتحاد شوروی صادر گردید که بر اساس آن در ماه جون سال **1982م**، مذاکره روی آن

بواسطه آقای کوردویز، فرستاده ویژه سازمان ملل متحد برای افغانستان آغاز گردید و پس از هفت سال در ماه اپریل سال 1988م، به حیث یک قرارداد نامه و معاهده به امضا رسید. به درازا کشانیدن مذاکرات و اجتناب از امضای موافقت نامه ها به خاطر آن بود که هنوز انتقام ویتنام از شوروی ها گرفته نه شده بود. وقتی هم که به امضا رسید تنها یک ماده آن یعنی خروج قوای خارجی از افغانستان عملی گردید و موارد دیگر یعنی قطع مداخله نظامی و ضمانت بین المللی عدم تکرار مداخله و برگشت مهاجرین که همزمان باید تطبیق می شد عملی نشد، زیرا امریکایی ها برنامه های بعدی هم داشتند و آن این بود که هنوز به پاکستان و سایر کشور های مداخله گر نیاز مبرم داشتند و بدون تردید شوروی ها هم میخواستند تا مردم افغانستان را سرد چار چنان یک دشواری سازند که به موجودیت شوروی اظهار شکران و سپاس کنند، که امروز این واقعیت کاملاً بر ملا شده است. روزی فردی از یک مجاهد افغانستانی پرسیده بود که: **" تفاوت میان موجودیت روس ها و امریکایی ها در قضایای افغانستان چه بود؟ مجاهد جواب داد که روس ها ایمان نداشتند، اما وجدان داشتند، مگر امریکایی ها نه ایمان دارند و نه هم وجدان."** امریکا و روسیه بحیث تضمین کننده های بین المللی آن را با تاق نسیان گذاشتند و امروز دیگر کسی حرفی را از آن در میان نمی آورد.

در مرحله پس از خروج قوای شوروی از افغانستان، پاکستان بجای قطع مداخله، حمله 40 هزار نفری متشکل از مجاهدین، قوای پیاده پاکستان و عرب های اجیر و غیره را زیر فرماندهی جنرال حمید گل، طراح نظامی وقت آی، اس، آی، در مارس 1989م، بالای جلال آباد براه انداخت که نویسنده کتاب در زمینه به تفصیل معلومات ارایه نموده است و شکست مفتضحانه پاکستان و افغانستانی های پاکستانی مشرب را نیز به تعبیر و تفسیر نشست است. به هر حال نویسنده این کتاب، دگر وال یوسف با تحریر این کتاب در واقع پرده تاریک تبلیغات دوران جنگ سرد را کنار می زند و حقایق درد ناک و تأثر آور مربوط به جنگ های افغانستان را بصورت عریان در دسترس خواننده قرار می دهد. بررسی بیشتر کتاب برای شخصیت های فرهنگی، سیاسی و علاقه مند امور کشور و کشور داری، و شخصیت های پژوهنده در راستای حقایق افغانستان دلچسپ و بینا ساز هر چه بیشتر دیده ها خواهد بود.

مسلمانان مرا حرفی ست در دل که روشن تر زجان جبرئیل است
نهانش دارم از آزر نهادان که این سری ز اسرار خلیل است (اقبال)
سپاس نامه !

در قرجام میل دارم سلام، احترام، سپاس و شکران بیکران خود را که از ژرفای دل، خلوص نیت و ارادت عاری از ریادر برابر همه شما ناشی میشود، حضور تک تک شما عزیزان و قدر شناسانی که در پیام ها، ابراز نظر ها، مشوره ها و نگارش های تان از من بیچاره مخلصانه و مملو از صمیمیت یاد نموده اید، اظهار

شکران و سپاس بیکران خود را نثار تان نمایم. به ویژه از دوستان نهایت عزیز، دپلوم انجینر "اسرار"، عزیز علی شاه، گل نظر فرهاد، سید هادی، داکتر ناصر بیک، حسینی "حسنیاری شغنائی"، کریم نوجو، قوت نیرو، علی شاه صبار، و سایر بزرگوارانی که با نثار عباره های زیبا از من یاد نموده اند که شاید هم در شأن من همه آن کیفیت های علمی و پژوهشی ای که شما مخلصانه یاد آور شده اید موجود نباشند، جا دارد یاد آوری ویژه نمایم. در فرجام به شما تعهد اخلاقی و شهروندی شهروندی می سپارم که اعتماد شما عزیزان را در فرآیند زندگی باقی مانده ام مانند نور دیده هایم مورد تکریم و تقدیس قرار خواهم داد. **به امید پیروزی و بهروزی همه نیک اندیشان میهن**